

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلامی به تو ای ماه،

کلامی است ربوبی و رحیمی،

به تو ای پاره جان نبی^(ص) شمس حقیقت،

و دردانه خلقت.

شده ام باز هوائی نگاهت،

شدم آشفته و حیران و پریشان،

و غریبم،

در این وادی غریبه و غفلت،

به آن نامه بسم الله تو آمده ام از در تسلیم

در این وادی ایمن،

که رسم بر سر کویت،

بزنم بر درت ای دوست،

نگاهی،

که تنها تو شناسای منی

یار من و مونس تنهائی من،

شاه خراسان و همه عالم امکان،

که خدا کرده عنایت

به چو من چون که تو را کرده امامم،

که سلیمان منی

جان منی

قبله و ماوی من ای گوهر یکدانه،

مشو یار تو پنهان ز چو من بنده بد کار

که شاهان الهی همه دارند غلامان گنهکار و

نراند ز درگاه خود از لطف

که چون مظهر جودند و سخا و

کرم و مظهر غفران الهی،
مکن ای دوست تو پنهان رخ نورانی خود را و
بشو بدر تمامی و

مگردان ز من ای یار نگاهت
و مران از درت ای شاه رئوف و
بکن از قاعده لطف عنایت،

به من ای ضامن آهو

که منم آهوی سرگشته کویت،

تو کن ای شاه شکارم

که به صید تو شوم کشته درگاه الهی

و بسوزان پر این عاشق پروانه خود را،

که شوم دود پراکنده و با ابر بگردم به حریم حرمت،

گرد نگارم چه سبکبار بگردم،

و به این گردش خود گردم از امواج تلالو و شتابنده انوار تو،

می‌گردم و

می‌گردم و

می‌گردم و

بی‌سر شده و بی‌پر و پرکنده

به صیدت شوم از نور تو روشن

و بدین نور شوم بود ز نا بود،

که این چشمه نور تو شده جنت ماوی من و

روضه درگاه تو شد روضه رضوان،

که رضائی به رضای حق و

هم راضی و هم مرضیه عرش الهی.

بزن ای شاه عصایت به دریای خروشان وجودم،

که شود منعقد از امر تو ای صاحب امر و ولی من

که در این معرکه جنگ به اغیار درونی و برونی

بشود باز چنان راه هدایت و نجات ییسی،

گرچه هم از پیش و پس و زیر و زبر یا چپ و از راست

رسد لشگر شیطانی فرعون هوی و هوسی،

نیست مرا ترس که همراه توام،

هست به همراهی تو فیض ربوبی و کند بنده هدایت؛

نه همین بس،

بزن ای شاه عصایت،

به هر سنگ درونم

و نما منفجر از شوق و

بجوشان تو از آن سنگ بسی چشمه جوشان،

ز یکی چشمه تسنیم و

یکی چشمه کافور و

هم آن چشمه دیگر،

که سیراب کند تشنگی جمله ارکان وجودم،

که تو فرزند همان حضرت موسی (ع) و رضائی.

دل من کرده هوایت،

شده ام واله و مفتون تو ای شاه،

گرفتار خیالت شدم و بی دل مجنون

که چرا رخ نمائی،

شود آیا که شوم من،

به ره رفته سادات، فدائی؟

شده ام محو تماشای تجلی وجودت،

شده ام واله و شیدا

من حیرت زده و مانده و سرگشته،

کُن ای دوست دلالت به حقیقت،

بکن ای شمس حقیقت،

طلوعی به بیابان وجودم،

به قدمهای خود ای خضر بزن بر سر و بر جان من از لطف،

شود مرتع سرسبز و

شود جنگل و جنات و

دو صد چشمه و انهار،

بزن گام به جان من مسکین،

بکن ای دوست نگاهی

به من مانده و بیچاره

که بی دل شدم و

آمده‌ام بر در درگاه عنایات تو ای شاه،

عنایت کن و لطفی،

که تویی مظهر آن ذات لطیفی و

رئوفی و رحیمی و کریمی و جوادی،

تو رضایی، تو رضایی، تو رضایی.

توئی آن رضا به رضای حق،

که رسیده‌ای به رضای حق،

و شدی به حقِ رضایتش،

به خدا راضی و مرضیه،

تو آینه‌دار حق حقیقتِ همه‌ی هستی ممکن،

تو تجلی آتَم وجودی و همه‌ی حق محقق،

توئی آن درخت منادی‌ای،

که یمین طور مقدسی،

به فروغ حق تو منوری،

دهمین نوار مشعشعی،

و به انس نور تو شد یمین

همه سرزمین بلد یقین،

بده جذوه‌ای

قبسی نشان

به قلوب عاشق مبتلا،

بزن این شرر

که شود فواد و تمام جان،

به شرار نار تو مشتعل،

توئی آن وارث هشتمین

که کند تحمل عرش دین،

علمای دین،

فضلای فلسفه و یقین،

متشککین،

همه اهل فن،

همه اهل دین،

همه اهل دل،

متکلمین و محدثین،

متوسمین و مورخین،

همه سر فکنده به نزد تو،

همه سر سپرده‌ی علم تو،

همه‌ی عقلِ عقول جمله‌ی عاقلان،

همه منعکس ز تلالو و

ز تشعشع

صدف گوهر عقل تو،

که ظهور عقلِ اَتَمِّی و

رخ گوهرت

به کمال حق شده منتشر،

عقلا به عقلِ تو عاقل و

به تمیز عقلِ تو مکتشف،

ز تجلیات و فروغ عقلِ اَتَمِّ تو

همه در تلاطم حیرتند،

چو کند عیان،

رُخی از رموز همان هستی لامکان،

به همه زمین و در آسمان،

و همه عالم ممکنات،

بشکافی و

بکنی عیان،

همه اهل دل،

همه اهل فن،

همه صاحبان بصر و جان،

متحیر و

متعجب و

به نجات این متحیرین،

تو به حق چراغی و مقتدا،

و به بندگان،

تو همان دلالت هشتمی،

توئی ای وارث انبیاء(ع)،

همه اولیاء(ع)،

همه اصفیاء(ع)،

همه اوصیاء(ع)،

و به حق خاتم انبیاء(ص)،

به تو از خدا و ملائکش،

ز خطاب روح و ز جبرئیل،

و همه جملهی حاملین،

برسد سلام و رسد صلا،

صلوات و رحمت و مرحمت،

به تو آفرین

که خدای مالک مُلک و

ملک آفرین،

به کمال و حسن فریدنت،

به خودش بگفته صد آفرین،

ز رسول رحمت عالمین

و همو محمد مصطفی (ص)

که بر او سلام و بر او صلا

و به آل او،

به تو این سلامی و صد درود،

برسد سلامی و تهنیت

ز علی حیدر عالمین،

که همو عالی و هم علا

به مقام عرش عالی حق،

برسد سلام و محبتی،

ز جلیله کوثر اهل بیت

که به آسمان حقیقتش

شده زُهره و

شده فاطمه (س)،

به تو از حسن شه مجتبی (ع)،

به تو از حسین صفی خدا (ع)،

که به خون او،

خود ذات حق،

شده منتقم،

و ز زین دین شه عابدین (ع)،

و ز آیه باقر علم و دین (ع)،

و ز شیخ دین

که به حق معلم صادق (ع)

و پدر یقین،

ز پدر موسی کاظمین (ع)،

به تو از جواد (ع) تو صد سلام،

به تو از محمد متقی (ع)،

و از آن هادی مسلمین،

علی نقی (ع)،

به تو از حسن،

ابن الرضا،

زکی عسگری (ع)،

به تو این سلام و چنین سلام،

به تو از امام و ولی عصر (ع) و زمان و حجت منتظر،

شه منتقم،

که گُند ظهور و گُند زُبُن،

بُن ظالمان،

به تو از همه شهدای حق،

علمای دین،

ز مجاهدان،

و ز والدین،

همه اقربین،

و سلامی از

همه حاضران،

همه غایبان،

تو رؤوفی و

گل رنفتت،

شده مقتدای همه رؤوف،

به کرامت

کرم تو و

همه خاندان،

کرم پدر،

دَرِ آرزو،

و به حق کریمه‌ی فاطمه (س)،

همه مُکرم و

چه مگر مند،

کرمی کن ای

شه پر کرم،

شه با سخا،

که جواد تو،

شده از عطا و

سخای تو،

به تمام عالم و عالمین،

به سخاوتش

و عنایتش،

شده مفتخر،

به جواد تو،

به جواد تو،

به جواد تو،

به در سرای تو ای جواد دو عالمین،

به امید جود تو آمدم

و تفضلی

و عنایتی

و عنایتی

و عنایتی.

اردوان مجیدی

۲۱ شهریور ماه ۱۴۰۲